

## عشق خدا هم بهانه بود!

آقای فاضل - در خاتمه این بحث بدو مطلب دیگر، باید توجه کرد :  
ماقبلا گفتیم : یکی از پر تگناه های عجیب صوفیان ، این بود که بهانه  
عشق خدا با موجودات مادی بعشق بازی پرداختند ، البته اشتباه  
نشود ، نیامدند آثار قدرت و عظمت خدا را در اسرار حیرت آور جهان  
محسوس تماشا کنند ، و از اوراق گلها و ریاحین که هر ورقش برای معرفت  
کرد گاه دفتر است ، درس توحید بخوانند .

بلکه بیشتر بمعاشقه با چیزهائی پرداختند که بفتح جهات مادی  
و غریزی آنها تمام شود ، و شاهد این مدعا ، معاشقه هائی است که با اقطاب  
و پیران خود ، و با جوانان زیبا و ماهر و یان داشته اند ، اکنون لازمست  
برای اینکه ، درویش ما را بگزار افکوئی نسبت ندهند ؛ دو مطلب نامبرده را  
باز کرشواهد درد و قسمت بعرض رسانیم ، جناب درویش بشنوید!

همان عشقی که مقدس ترین آئینها بنظر صوفی  
پیرار شادو  
بود ؛ ببیند چگونه کم کم از مقام خود تنزل  
مظهر عشق  
کرده و در وجود قطب و مرشد ، جلوه میکند ؛  
و از عشق خدا بهانه ای میماند و بس ، مولوی در معاشقه شمس تبریزی گوید:

مات شوم ز عشق تو زانکه شه دو عالمی!

تا مورا نظر کنی ، شمس من و خدای من! (۱)

آری مولوی ، همان کسیکه میگفت همه چیز را فدای معشوق  
حقیقی باید کرد ، گفتار سابقش را فراموش نموده و اینجا شمس تبریزی را  
بعنوان يك «الیه عشق» میپرستد ؛

ادیب زاده - من هم دیوان شمس را دیده ام و انرا فکوکوئی هائی که

مولوی در باره شمس نموده ؛ ملاحظه کرده ام واز جمله این غزل را  
بخطار دارم :

مطربم سرمست شد انگشت بررق میزند  
 پرده عشاق را اردل بر و نبق میزند  
 رخت بر بندیدای یاران که سلطان دو کون  
 ایستاده بر فراز عرش سنجق میزند  
 انبیا و اولیا حیران شده در حضرت !

یحیی و یعقوب و یوسف خوش معلق میزند  
 عیسی و موسی چه باشد چاکران حضرتش  
 جبرئیل اندر فسونش سحر مطلق میزند  
 جان ابراهیم مجنون گشته است از شوق او  
 تیغ را بر حلق اسماعیل و اسحق میزند  
 کیست آنکس کاین چنین مردی کند اندر جهان؟

شمس تبریزی که ماه بدر را شق میزند (۱)  
 راستی انسان فکر میکند ؛ چگونه میشود ، یک درویش قلندر کارش  
 بجائی کشد که پیغمبران بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی  
 علیهم السلام ، چاکران در گاهش باشند؟ و از اینها بالاتر به مقام خدائی  
 برسد ، همین مولوی در یکی از غزلبا فیهایش ، جمله شمس من و  
 خدای من را - ۱۳ - بار تکرار نموده است خلاصه آنکه لاف و کز افهادر  
 باره این پیر ارشاد ، در دیوان شمس الحقائق ؛ مولوی گرد آمده .

چهل روز در خلوت  
 روزی مولینا ، سوار استر بود و از مدرسه قونیه  
 درویش خیلی باعجله قضاوت نکنید ! میگویند :

می‌آمد، شمس باو بر خورد کرد و گفت: «بایزید بسطامی بزرگتر بودیا محمد ابن عبدالله رضی الله عنه مولینا گفت: این چه سوآلیست؟ محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است؛ چگونه میتوان بایزید را باو قیاس کرد؟ شمس گفت: پس چرا پیغمبر گفت «ما عرفناك حق معرفتك» بارخدا یا، تو را چنانکه میبایست نشناختیم و بایزید میگوید: «سبحانی ما اعظم شأنی؛ بمنز هم من چه منزلتی عظیم دارم؛ مولینا از این سخن (که چگونه بایزید از پیغمبر بزرگ اسلام بالاتر باشد) بطوری آشفته شد که از استریفتادو مدهوش، کشت چون بهوش آمد، با شمس بمدرسه رفتند و چهل روز خلوت داشتند تا بالاخره مولینا از قیل و قال مدرسه فارغ شد (۱)

خلاصه چونکه مولینا بارشاد شمس بفقر مشرف شده است خواسته حق مرشد و مریدی را؛ ادا کند این هدیه سرائیها را نموده است.

ادیب زاده - اگر حق مرشد و مریدی اینست که او را بمقام خدائی برسانند؛ زمین از هر چه مرشد و مرید است خالی باد.

آقای فاضل - عجب اینست که شیروانی همینویسد: (۲) عاقبة الامر «علاء الدین» فرزند مولوی، شمس تیریزی را کشت، و سبب این واقعه را چیزهای شرم آوری نوشته اند که از نقل آن خودداری میکنیم، ممکن است اگر خواسته باشید بکتاب نفحات جامی، مراجعه نمائید باری از موضوع بحث کنار نرویم، میگفتیم عشق خدا جای خود را بعشق اقطاب و مرشد بخشید،

شیروانی در ریاض السیاحه گوید (۳): «بنا بر این لازمست که سالک

(۱) ریاض السیاحه - و تاریخ تصوف، با تفاوت مختصر

(۲) ریاض السیاحه ص ۴۰ - ۳ - ص ۱۵۵ - ۱۵۶

در اوائل حالات خود ، صورت مرشد را بنظر بگیرد تا حواس او متفرق نشود «الابد کر الله تعلمن القلوب» ، بذکر خدا دلها آرام میگیرند ، . . . و در هنگام ذکر و طاعت نباید از صورت شیخ غافل گردد . . . هر سالگی در شیخ فانی نشود ، وی را بولایت کلمیه و حریمت حاصل نمی کرده .

مجنذو بعلیشاه گوید : « . . . و چون مرید صادق ، جمال شیخی را در آینه دل خود دید ، بر جمال او عاشق شود ، تا فرار و آرام از او بر خیزد ، و منشأ همه سعادت این بیقمراری است (۱) جناب درویش ملاحظه مینمائید که : عشق پیر جای عشق خدا را گرفت و «فناء فی الله» مبدل «فناء فی الشیخ» شد ، و خدا پرستی بصورت بت پرستی درآمد .

ادیب زاده بگفته کیوان (۲) آنصورت مرشد

که مرید در دل تصویر نموده و صورت فکریه

نامند ، منحوت و تراشیده مرید و فعل اوست و

حقیقت رنک

مجاز بخود گرفت

مرید آنچه را بخیال خود ساخته ؛ میپرستد ، پس خطاب «انهم یبدون ما ننحتون» ؟

که متوجه بت پرستها بود ، متوجه مریدان است « و نیز گوید : یکی از براهین ، بی اساسی تصوف آنستکه اقطاب فکر مرید را متصرف شده ، و

بخود منحصر مینمایند ، آنها بطور تعبد که من هر چه گفتم بیدلیل بپذیر

(۳) و در دلت جز مرا جای مده ، و نظر دل و فکرت متوجه من باشد ، تا

بتدریخ مملکت دلت از من پر شود ، و بالاخره خود من شوی فکر مصطاح

آنها در جاتی دارد و آخرش همین است که ؛ بنحو تکرار و تهود بصورت

قطب خود ، خو کند . . . تا آنکه گوید : و جواب برهانی اینستکه مرید

(۱) مراحل السالکین - ص ۸۲ - ۲ - استوار نامه

۳ - احیاء العلوم ج ۳ - ص ۷۳

بقطب بگوید اگر راست میگوئی ، و در باطن، مالک دل منی ، خودت بیا  
بر دل من بنشین و تصرف نما که اگر من هم بخواهم بیرون کنم نتوانم ،  
معنی ولایت باطنیه اینست ، نه آنکه من آنقدر فکر تو را بکنم ، تا تو شوم  
زیرا با هر سنک و کلوخی ! اینکار را بنمایم او قطب من میشود (۱)

درویش در حالیکه سر در گریبان سکوت

### پیرسازی و

برده بود، لب بسخن گشود و گفت : اینها را انکار  
قطب تراشی

نداریم ، لیکن برای تهذیب و تزکیه نفس حتماً سالک باید سر باستان ارادت  
قطب بگذارد، و از باطن او استمداد کند . . . اخلاق و عمل سالک بخواندن  
قرآن و آثار معصومین اصلاح ، نمیشود بلکه سر کوبی نفس اماره، محتاج  
بمجاهده و ریاضت و اطاعت و استمداد جستن از باطن پیر است (۲) مولینا گوید

چونکه باشی خنی تو دور از زشتی      روز و شب سیاری و در کشتی

هین ، پر الا که با پرهای شیخ      تابینی عون و لشگرهای شیخ

ادیب زاده - این ادعا بود ! اما اینکه با این ادعا و آنهمه کوشش که برای  
جمع آوری مرید، بخرج دادند ، چه دردی از دردهای اجتماع رادوانه بودند ؟  
پرسشی بلا جواب است ، آخر ما هم اقطاب تا ترا میشناسیم و هم مریدان  
ایشانرا ؛ اخلاق و عمل آنها را هم می بینیم ؛ پس چرا بالینکه مریدان  
بیچاره ، دست ارادت با قطب دادند ، تغییری در اخلاق و عمل آنها ندیدیم ؟  
پس قطب که می گوید: هر که مرید من شد با تصرف ولایتی ، او را از  
آلودگیها پلک می کنم ، چرا اگر می توانست نکرد ، تا افلا بروی  
برای او باشند ؟ . . . بلکه در این ارادتها فقط یک فائده وجود دارد ، و آنهم بقول

کیوان، عبارتست از پیرسازی و قطب تراشی .

**انعکاسی از شرک** آقای فاضل - اصولاً مسئله صورت پرستی ، در اسلام جبر شرک نامی ندارد ؛ اسلام می گوید،

حتی صورت پیغمبر و امام را نباید در عبادت بنظر گرفت ، وقتی پیغمبر اسلام مکه را فتح نمود ؛ دستور داد همه عکسها ، حتی عکس پیغمبران را از دیوار خانه کعبه پاک کردند (۱) بنظر اسلام در خانه ای که عکسی وجود داشته باشد ، نماز خواندن کراهت دارد ، اساس تعلیمات دین اسلام خدا پرستی خالص است ، صورتها ، هر چه باشد و هر طور بایدهم از لوح کعبه و عبادتگاه زده شده شود ؛ و هم از لوح دلها .

کی در آید فرشته تانگنی سگ زده در و در صورت از دیوار

این نظر اسلام بود ، و آنهم نظر رهبران طریقت که می گفتند مرید باید صورت قطب را در عبادت بنظر آورد .

ریاضعلی - نظر را بابت طریقت اینست که چون همه چیز جلوه گاه خداست و کاملتر از هر موجودی انسان است بخصوص اولیاء خدا ، و اقطاب ما هم از اولیاء هستند .

ما که در ستمان بعالم مجرد نمی رسد ؛ باید بعنوان تماشای جمال حق جمال پیران را نمایشگاه قرار دهیم ، پیغمبر هم فرموده : دان الله خلق آدم علی صورته ؛ خداوند آدم را بصورت خود آفریده .

**پرتگاه** آقای فاضل - راستی اسف انگیز است . کسانی که

صورت پرستی از قرآن و حدیث اطلاع جامعی ندارند و علوم خود

را در مغزهای سینه اقطاب میدانند ، باز هم درین بست اشکالات که گرفتار

میشوند، بروایات متشابهی که تفسیر آنرا از ائمه معصومین باید خواست، هیچسبند و تفسیر برآی نموده، و من بدعت را بزر میآلایند؛ اگر این آقایان، قدری زحمت مطالعه بخود راه میدادند، و آیات و روایات را بر رسی مینمودند، دیگر باین اشکالات بر خورد نمیگردند، مگر رهبران ما بمانگفتند: وقتی بنماز میایستیم آیه «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انان المشرکین» (۱) را بخوانیم؟ مگر نگفتند: آدمی در موقع عبادت به هیچ چیز غیر خدا نباید توجه کند؟ پس بگفتن «ایک نعبد» (۲) مظهری را بر ای خدا تراشیدن و باو توجه کردن» (و مثلاً صورت قطب را بنظر گرفتن) ارفوطی کدام عطار بیرون آمد؟

از طرفی آیه «لیس کمثله شیء» میگوید: خدا مانند و نظیر ندارد پس جمال پیر جمال الله است یعنی چه؟

تفسیر صحیح درویش - «ان الله خلق آدم علی صورته» چه معنی دارد؟ آقای فاضل - محمد ابن مسلم گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر این روایت را پرسیدم؟ حضرت فرمود: «صورت آدم عبارتست از صورتیکه خداوند از عدم بوجود آورد، و بر صورت سایر مخلوقات برتری داد، از اینرو نسبت آنرا بخود داده،

همچنانکه کعبه و روح را بخود نسبت داده و فرموده: «ایقی» و «نقخت فیه من روحی» (۳) باری صدها آیه و روایت نظیر اینها، مشابهت خالق و مخلوق را نفی نموده و بفرمایش امام باقر علیه السلام، روایت نامبرد، که ممکن است دستاویز بعضی از اهل بدعت قرار گیرد، بوئی از مشابهت خالق

(۱) انعام ۲ - تفسیر گنابادی

۳ - توحید صدوق ص ۹۱

و مخلوق نه میدهد ، پس آنهائیکه صورت قطب را در عبادات بعنوان تجلیگاه حق در نظر میگیرند و از شاهراه حق پرستی بپرتگاه صورت پرستی سقوط کرده اند ؛ گناهشان اینستکه ، نخواستند از قرآن و روایت حقیقت را دریابند و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند .

\*\*\*

## نمایش دیگری از عشق

عشق و درویشی      اهل عشق (صوفیها) عقیده دارند ، که «مجاز  
و انگشت اندامی      بل حقیقت است» عشق مجازی هم ؛ «قدمه عشق  
حقیقی است ، عارف آنستکه هر کجا جمال و  
زیبائی دادید آنرا آینه ای قرار داده و جمال حق را در آن تماشا کند ،  
شیخ روز بهمان - که از اکابر متصوفه محسوب میشود - میگوید :  
« منهای عشق ربانی ، عشق انسانیت ! » (۱) از همینجا کار بجاهای  
بزرگ و باریکتری کشیده .

در صفحات جامی (۲) در شرح حال «مین روزبهان میخوانیم : « شیخ  
روزبهان شنید زنی بدخترش میگوید : حسن خود را به کسی نفما که خوار  
و بی اعتبار میگردد ، شیخ گفت : ای زن حسن راضی بتنهائی نیست ؛  
میخواهد فرین عشق باشد ، حسن و عشق در ازل عهد الفت بسته اند . . .  
میگویند : از استماع این سخن چندان وجد ، و حال بر اصحاب او ، عارض  
شد که جمعی از آنها مردند .

شیروانی در ریاض السیاحه (۳) داستان عجیبی را نقل میکند ، گوید :

(۱) تاریخ تصوف ص ۴۵ نقل از عبهر العاشقین شیخ روزبهان .

(۲) ص ۲۵۶ و ریاض السیاحه - ص ۳۴۵ - (۳) ص ۳۴۵